

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۲۹

۴۸۷۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: خلاصه اصول دین و فرائد فی الحوزة العظمی

مؤلف: مذهب آری

موضوع:

شماره اختصاص: ۱۲۹ (۱۲۹۳) خط (۱) اهدائی

تیمار سر دفتر: مسجد نبوی (۱۲۹۳) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۲۳۲۹۳

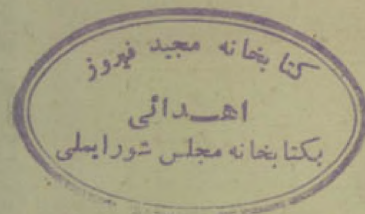
۵۲۵۷

ضمیمه اصول دین و فرائد
دین محمد و فقه
و حدیث (۱۲۹۳)

خداوند اولی و دوم
دین محمد و علی
و حسن و حسین

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p> <p>کتاب: خداوند اولی و دوم</p> <p>مؤلف: ...</p> <p>موضوع: ...</p> <p>شماره اختصاصی: ۱۲۹</p> <p>تیمار: ...</p>		<p>۹۸۷۶</p>
<p>شماره ثبت کتاب: ۲۲۴۹۳</p> <p>۵۲۵۷</p>		<p>خطی اهدائی</p> <p>۱۲۹</p>

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۲۹



۲۰۰۲

بسم الله خير الله

بعد از اداء فرض حمد جناب اقدس الهی
و درود واجب بر حضرت محمدت و رسالت نبی
و بر اک و وصی ب او پیرایان دانش و آگاهی
و دعا لازم الاداء صلوات بر کاه عالم سنی
سید که چون شمع افاضت بر شرف آفتاب

در آن

از افق اعلا و خورشید اعتلا جبروت و شاهنشاهی
و مشرق استعلا برضای بی بضای سلطنت و ظل الهی کبر
افاق شود کسب شرف و رحمت در زمانه فرموده بود
که این ذکر کنیم به وجود بعد از تقسیم و بجا می
سادت و مقام ترجمه کتب در لغت معنی کتب اعلام
دین اهل کتاب را تحقیق نموده بعضی اقدس بار باری
حرمیم بارگاهت بنشانی رسالت است شانه لا اله الا
الله و اقدس الاعلی المطاع و ان فقه الآفاق و الارباح
آنچه از اصول و فروع دین نصاری و وقت بهود
است بر کاهان فدوی از تقریر علماء مسیحی و یهودی
و در کتب با خفیه های ارمانه و باور یان فکری لا

و در تصحیح کتب در میان عربی و فارسی این دورگی
 ترجمه نوزده عربی و یغری معلوم گردیده هر یک را
 گانه در فضیلت بر چند خلاصه عرضه داشت غنی
 پسید که طلال عفت و جلال خیم ظلمت فام عشق
 چشم دولت سکین شریک شایسته طایب
 غنود و ادوات دوام پرستیده است و الله مراد
 پرورش بر معارف روس کافه نام روز بروز نماید
 و تابنده و ادوار الطاف و تعالی و برده
 برادران شور و انعام مفاصل و پائیده الیوم
 العیام امنیت و بخت نیست این بهره غلام در
 صبح و شام بکلمه پرستیده همیشه علی الدوام

از جناب مقدس ذو الجلال الاکرام **فصل اول** در تحقیق
 دین نصرانیت و قواعد و قوانین مسیحیت و در آن
 چند خلاصه است **خلاصه اول** در تحقیق چوکی اعتقاد نصرانی
 در معرفت جناب معش الهی جل شانه عرضه
 که نصرانی را اعتقاد است که جناب معش الهی
 جل شانه که خالق عالم است یکی است و هیچ شریکی
 در ذات معش خود ندارد و اما به تشخص موجود است و به
 تشخصی شخصیت ممتاز و هدایت براسه و جدا گانه
 موجود و واجب الوجود و مستجمع جمیع صفات کمال
 صانع و ارزانی است که میگوید در ذات که نیست
 و در هستی نه گانه یعنی ماهیت معش الهی به قطع نظر

از هستی او کرده بکیت پس لعد و نذر و نهایت در
هستی نه شخص است که موجود است و این نه شخص را
اقایم نمیکویند یعنی صهای رگانه بسبب اینکه وجود
تمامی کاینات و هستی کافه مخلوقات را ازین نه
میه اند که یکی را پدر میگویند یکی را پسر و یکی را روح
القدس و ترجمه روح القدس لغاری بن پاکست توان
شخص الهی را که پدر میگویند از او با قوم الایب نیز
تغیر میکنند و آن شخص دوم الهی را که روح القدس
میگویند از او با قوم الروح نیز تغیر میکنند پس اول را
اقوم پدر میگویند و دوم را اقوم پسر و سیم اقوم
روح و هر یک را ازین پدر و پسر و روح القدس را گفته

یک خدای کامل نام مستجمع جمیع صفات کامل خدای
و هر دو با هم را بزرگ خدای کامل نام مستجمع جمیع صفات
کمال خدائی می دانند و همچنین هر سه را با هم و این
نه شخص ممتاز را یکدیگر را در حقیقت معنی خدائی را مستجمع
صفات کمال الهی با یکدیگر مساوی بلکه عین یکدیگر بدون
مغایرت و جدائی می دانند پس از این تقریر ظاهر میشود
که خدای موجودی که خالق عالم است نه شخص ممتاز
جد اکانه از یکدیگر است که یکی پدر است و یکی پسر و یکی روح
القدس که در حقیقت ذات خدائی چنانکه عرضه داشت
شده و معنی استجاع جمیع صفات کمال الهی با هم مساوی
بلکه عین یکدیگر بدون مغایرت و جدائی اند یعنی که آن

شخصی که پدر است غیر آن شخصی است که پدر است و غیر
آن شخصی است که روح القدس است و همچنین آن شخصی
که پدر است غیر آن شخصی است که پدر است و غیر آن شخصی
که روح القدس است و همچنین آن شخصی که روح
غیر آن شخصی است که پدر است و غیر آن شخصی است که
پدر است و غیر ازین دیگر هیچ وجهی و تفسیری در
این اشخاص مثل الیهیت بلکه هر که پدر است همان است
بنده که پدر است و همان دوست بنده که روح
و همچنین هر که پدر است همان دوست بنده که پدر است
و همان دوست بنده که روح القدس است این است
خلاصه تقریر بر سحر و علم ایشان در بیان مسی تثلیث

انسان تثلیث یعنی مثل و ظهور این سه شخص که پدر
در روح القدس است چه چیز است و در کجا رسیده
و از چه روی نمودار شده پس علماء رضای و دانشمندان
مسیحیان را در تقریر و بیان این اعتقاد و کمان
چندین طریق میباشد خلاصه آنچه از مجموع
ایشان مفهوم میگردد این است که جناب معش
الهی جل شانه چون درازل نظر کرد بذات مقدس خود
هر چه در ذات معش خود شناختی بود شناخت
پس گفت که من اینم یعنی این کلمه که معنی و مفاد شناخت
خود است در ذات مقدس خود و از او بهر سبب
و چون این کلمه را گفت پس در او این کلمه پیدا

بسبب شناختن خود و از ادوا در که دیده و بطور رسیده
 و این کلمه که مفهوم خداست از شناختن ذات خود
 و در ذات مانند ذات خداست زیرا که
 حاضر کننده ذات اوست و زود و شکلی
 که هر فهم کننده غیر فهم کرده خود است و هر چه
 کننده غیر چه اگر دود اوست و هر کسینه غیر گفته
 اوست چه ظاهر است که سخن هر کسی غیر آن کس است
 پس خدای که سینه که این کلمه را گفته است
 غیر آن کلمه است که گفته اوست و چون کلمه خدا
 و سخن او مانده کلمه و سخن انسان عرض نمیشود
 بود زیرا که هر چه در ذات خداست همان خداست

نه پیری دیگر غیر خدا و بسبب آنکه خدا منزله از جمیع
 اعراض است پس آن کلمه خدا که از علم خداست
 خدا بطور رسیده و فحیمه اوست از ذات خود
 چه هریت قایم بذات خود و خداست سببه آنکه
 عرضه داشتند که آنچه در خداست همان خداست
 و خدا حق و قیوم است یعنی زنده و پاینده است پس آن
 کلمه که صادر شده از خداست باید که خدای زنده
 پاینده باشد که صادر شده از خدای زنده پاینده
 و بنا بر این آن کلمه هم است و زاینده شده و محقق
 و آفریده شده و آنکه آن کلمه را گفته و از ادوا در
 پیر است و زاینده زیرا که قواله یعنی زاینده است

از صادر شدن زنده از زنده مانده آن دپاش
که کلمه خدا جبر است زنده قائم بذات خود که صا
شده از خدای زنده قائم بذات خود پس از دست
کفایت خدا دوستی بهر سبب و دوستی من زاری که
بطور پرستیده یکی آنکه کلمه را گفته و کلمه از او صادر
داد و پیراسته و زاینده و یکی آن کلمه گفته شده
صا در که دیده و او پیراسته و زاینده شد پس
یک ذات به شخص جلوه نموده و به شخص
که دیده یکی متشخص مدبری شخص پیراسته و یکی شخص
پیری شخص پیراسته و این دو شخص در صفت
کمال الهیه مانده هم مکه عین یکدیگرند که

در آن

در اوست و برت یعنی مدبری و پیری که غیر یکدیگرند
معنی که آن شخص که پیراسته پیر نیست و بودا
شخص که پیراسته پیر نیست و بودا و اما آنکه پیراسته
همان اوست که پیراسته نهایت متشخص دیگر
چنانکه عرضه داشت نزد و اما منطوق اقول
سیم که عبارت از روح القدس است و من
تخص و جلوه گاه هسی او آنست که چون جانب
القدس الهی جل شانه در زات خود را بصفت
و لغت جلال داشت و شایسته پسندید
پس دوست داشت ذات متشخص خود را این
معنی که اول ماهیت محبت و دوستی را به اگر د

تا بان دوست دارد ذات مقدس خود را و گشتی نیست
محبت که خدا را زاپه کرده و از خدا صادر کردید و غیر خدا
پس بکنند و آتش که این محبت را پدید آورده
صادق در شده و چون این محبت صادر از خدا در خدا
و دانسته شده که هر چه در خداست خداست پس این
صادق در از خداست پس چون ذات مقدس خدا
بتشخص محبت جلوه دیگر در وجود دیگر شخصی دیگر غیر پدید
بطور بیست و چون حقیقت محبت و است دوستی
چیزی نیست که آن خود پدید آورنده خود را مانند
زانکه بود چنانکه کلمه الهیه که عبارت از کلمه مفهوم
خداست که از شما حاصل ذات مقدس بطور بیست

چنانکه که گشت خود پدید آورنده خود را که همان ذات
مقدس خداست مانند است پس او یعنی محبت خدا
در اینست خدا می تواند بود لیکن روح خدا باشد زیرا که
محبت حرکت کردن است و محبت را محبوب می گویند
و این از طبع روح است و کار او که در هر جان دردی
نیل کرد پس آن صاحب جان را آنچه در آن
در این دنیا و سایر جزایات مشاهده می شود که خود را دوست
میدارد از دشمن خود میگزیرد و از آنچه با او است میترسد
بسیار میزد و این کار جان دوست را که پس چنانچه
در این چیز دیگر بود و در ذات رسیده و میسر شد
پس این بس محبت خدا را ذات مقدس خود

روح خدا میگوید نه پیر خدا زیرا که میگوید که
خدا بذات مقدس خود از او است که در او میجوید نه
اب که از جنم میجوید پس تعریف زاینده یعنی معنی
زاینده آن چنانکه پیش گفته شد بر او صدق میآید یعنی از
منی آید پس اصل این سخن این است که ذات مقدس گفته
خدا جل شانه عظم سلطنتیک مرتبه بذات متشخص است
و یکمرتبه از جنم معلوم شدن خود از خود و یکمرتبه مجتهد
داشتن خود بجز اول شخص بر است زیرا که زاینده
شخص دوم است و دوم شخص پیر است زیرا که زاینده
از شخص اول است و سیم شخص روح القدس است
بخبری که بان سنده یعنی رتبه و کوهن ذات مقدس

بجایزه الهی جل شانه علم بهر سانه بذات مقدس خود
ازین جهت پیر است و زاینده چون معلوم و مفهوم
خود است ازین جهت پیر است و زاینده سنده و چون
دوست دارد نه ذات مقدس خود است ازین جهت
حاجب است یعنی روح القدس است و بعضی از علماء
نصاری مصدر اقاییم و من طاعتت را قدرت و علم
و محبت به انده میگویند که در جناب مقدس الهی
جل شانه مقدم بر همه صفات قدرت و علم و محبت تعجبه
میباشد یعنی داناتی و توانایی بذات مقدس خود و در میان
این سه صفت قدرت مقدم بر علم و محبت است
زیرا که علم و محبت بر قوت بر قدرت و قدرت

سرفراز چهری دیگر است چه طهر است که اگر قدرت
 بر علم و محبت بود البته علم و محبت پسند پس خدای گناه
 که هیچ سرنگی در ذات خود ندارد و در این بر صفت
 که قدرت و علم و محبت است موجود است و این است
 شش عین ذات مستش اوست نه چیزی دیگر که با آن
 از ذات معش اوست قدرت را چه و علم را چه و محبت
 روح القدس میگویند نه تنها همین تا خدا را که یکباریم
 بلکه حقیقت قدرت را چه و حق علم در زبیده دارد و علم
 بهره و حق قدرت در زبیده شده و در زبیده اینم در ذات
 روح القدس را پس بعضی در آنند و بعضی دیگر میگویند که
 نامی و صفت از خود میماند شده و در کمال دینی

میگویند که از پدر و پسر هر دو نامی شده و چنانکه قدرت
 عرض القدس رسیده در تفریق باقی هر یک از این قدرت
 و علم و محبت را که پدر و پسر در روح القدس میگویند
 هر یک را به مثالی یک شخص موصوفی بر آنند و خدا را
 جداگانه و در دو را نیز به اسم یک خدا و همچنین هر یک
 به اسم یک خدا میدانند و این سه شخص الهی را
 افانیم میگویند بهمان نحو که پیش گذشت است
 خداوند تبارک و تعالی را سه پاری در سبیلان در قدرت
 پروردگار عالمیان و در پان تبارک و تعالی آن
 که نامی و صفت این آن میگویند و در کمالهای خود داشته
 و تصریح کرده اند که حقیقت معنی تبارک و تعالی معنی

بعضی راست می گویند عقل را قدرت بر فهم آن است
بگو از قول خدا و گفته است و ازین جهت باید
کرد و اعتقاد داشت هر چه که بعضی راست بنیاید و در
موجبات دیگر بغیر از خدا ظاهر نگردد **و خدا صدوم** در هر
اعتقاد نصاری بحضرت عیسی علیه السلام و در دوم
در حضرت ان علیها السلام عرضه میدارند که اکثر
نصاری را اعتقاد است که عیسی ابن مریم علیها السلام
پسر واقعی خداست و خدای حقیقی و این کافران
که این سخن مضمّن سه دعاست اول آنکه او پسر
دوم آنکه او خداست سیم آنکه او انانیت
لله در اثبات نه خدای اول که عیسی پسر واقعی

پس خاصه آنچه بگویند است که چون خدا و ملائکه
و بسیاری از انبیاء او را پسر خدا یکیشند و او خود هم
خود را چنین یکیش و چنین نمیشناسند و هر کس اسم
پسر خدا یکیش او را نابخوش می گویند و استکف
از ان می نمود بگو در اول صدیق و یحیی میگردد و در
چهارم یحیی اسم کثرترین وصف مذکور شده و اصل
در استعمال الفاظ است که در معنی واقعی هر کس گفته
باشد پس عیسی علیه السلام ملائک پسر واقعی
خداست چنانکه از مشهور بودن شخصی باینکه او
فنان شخص است علم قطعی و گواهی بهم میرساند
این شخص پسر فنان شخص است پس چنانکه از مشهور

نه گزشت علم یقینی که او ای قطعی بهر سید و بر اینکه
 عیسی ابن مریم بهر واقعی خداست و چنانکه بهر از چهار
 و حاصل میکرد و از او متولد میشد و عیسی از خدا متولد
 شده و از ذات خداست چنانکه بهر از ذات چنانچه
 بهمانند و اما در اثبات مدعا دوم که عیسی بن
 خداست پس خلاصه آنچه میگویند از دلیل بر خداوند
 این است که چنانکه از سوره هر درختی شناخته میشود
 که آن چه درخت است بچنین از افعال و کارهای
 میتوان شناخت که آن چه کسی است و از بهر
 ذات و عیسی علیه السلام از کارهایش شناخته شده
 که او خداست زیرا که او مرده را زنده میکند و کوه را در

زاده در سپاس میگردانند و از آئینه خبر میدهد و او مثال ایسا
 از آنچه بغیر از خدای عز و جل دیگر را هرگز ممکن و مقدور نبود
 که از او بطور سرسبز از او ظهور یابد و چون ایسا
 خداوند بود که از او بغیر می آمد پس ازین کارهای او
 شد ایکنه او خداست و تقبل بعضی از اینهاست
 بر این مدعا میکنند و اما در اثبات مدعای سیم
 که او انسان است پس هر چند که حسب حاج بدلیل است
 بسبب آنکه انسان بودن او امری محسوس میباشد
 که گفت را در ان راهی نیست نهایت چون از افعال
 الهیه و کارهای خداوند در اوست هر چند که او هم آن
 میرود که او خدای واقعی باشد و بصورت انسانی

بنظر آمده باشد نه آنکه است نه حقیقه بسبب روح
 این تو هم میگویند که چون او در اول طفل نیز خوانده
 است پس یعنی رفته رفته بزرگ شده محتاج کباب
 و حرزاک و پیراک بود و گشته و گشته و گشته
 در صحت میگذشت و غار میکرد و در ده میبست و در ده
 الهی میگوید که گویا بعضی کوفته‌های خدا پس اینها همه
 گویا مانند بران که او است نه بر حقیقه نه چیزی دیگر باشد
 است نه و شخص سخنان ایشان این است که عیسی بن
 مریم هر خداست و خداست و دانان و این هر آن
 یک شخص است که از ارحم مظهر مریم که پروردگار آمده
 و او هم خالق است و هم مخلوق و هم قدرت

و هم حادث و حبه روح القدس از حقان ظاهر
 حسی اندر آن حضرت مریم عرض شده بود که این
 است فی القدر است خدا فی القدر است خدا فی القدر
 گرفت و متعارفان این سال کلمه الهیه که عبارت از
 اوابن باشد که چون خدای گویا نه و پسر گویا نه خداست
 بلکه حضرت مریم در آورده با آن حبه روح
 که در آن بود و پرست و دانست و در این معنی بر گرفت
 که نه تغییر در الوهیت بهر چه و نه بنده بی درایت
 آورده یافت بلکه او بآن طفل انسانی که در شکم مریم
 حاصل شده بود یک شخص متخلف شده شخص
 عیسی بن مریم گردید و از شکم مریم پروردگار آمده و گویا

هر روزی خدا بود که همیشه با خدا سپرد و برابر با او بود
 بلکه همان او بود که در این وقت بفرمودن خدای پر قدرت
 جسم منزه حضرت مریم بگردانید و نسیبت را که در آن
 بهل روح القدس و بقدرت الهی نفس طمعه انسانی
 بر او غایب شد و انسان تمام خلقت که دیده بود پرست
 و بر آنکه تا همه مردم را از برکت پادشاه و صبح اندازد
 مردم و خدا و از خسران دوزخین کنان نجات دهد ایشان را
 اول از کنه آدم صغی الله که خدا او را برگزید و از این دوزخ
 بر داری که در میان تمامی از اولین حسنین
 هر آنکه در نسل او آمده و می آید یکی همان کس است که
 بودند و تمام از کنانانی که مردم خود بسبب فراموشی

و این سنان بهر او سپرد و بت پرستیها و غیر آنها
 از آنچه کرده و میکردند پس آن کلمه خدا که هر خداوندی
 بکلمه است آمد بهمان ذات بکلمه خدا اما متجسس پسری
 باند زون پاکت مریم رفت و بدو ذات پروردگار
 یکی ذات قدیم الهی و یکی ذات حادث انانی که
 مردم را پیش بر دارد و برای آسودگی شدن ایشان
 حذر اوقاتی نموده و برادر کشیده و نزدیکی شده است
 و جان برای مردم خدا کند و در میان مردگان دفن شود
 و بعد از آن ارمغان پیغمبران و پادشاهانی را
 که در جای پای پست دوزخ که فار و مجوس بودند نگاه
 ساخت و در از زنده ان حشر خلاص کند پس برای

بهین مطلب بدین آمده سی و سه سال و سه ماه در دنیا مانده
 و از برای بسیاری از مردم و از زیدیه شد کن آن
 اینان حوزا اند از راه رحمتی بسیار کشیده و با خود
 برادر کشیده شده در سنگ چپشید و در قبر دفن شده بعد
 دفن شدن در حوض رفت به بونج و نامی این دو
 در حوض و همه آنانی که به بونج رفته بودند و بسبب کنه
 حضرت آدم و میر سیدان شده بودند یکی را از آنجا
 و از آن محنت از داد و جستم در خواب که دو بعد از آن
 از دفن کردن روح در با جیش پرست و به نیکو
 زنده شده و نصف است از قبر بر آمده و حوزا را کرد آن
 و شش ماه بعد از زنده شدن تا چهل روز در هر سال

زمین و آسمان یکست تا آنکه از این از حرکت که این است
 پرستان پاک کرد و کاهی بی پن شکر دان می آمد خورا
 با ایشان می نمود و بعد از چهل روز به ن تن و جسد خود
 رفت و رفت به است راست به حوزا و حوزا در آن
 حوزا آمده با پادشاهی و بر کوری خطمی و او این کنه
 مردم و جواد و مردگان و زنده گان را پس سیکو کاران
 و خزان و انسانی را که پروردی او کرده بودند بهشت
 فرستاده و به کاران و آنانی که او را قبول نموده و بر
 اطاعت او چیده بودند به جستم اندازد و آن پادشاهی
 او همیشه حوزا بود و هر که از آن خواهد شد **خدا ششم**
 در این کلمات نصراست که دانش و کشت از آن

دین نصرت و لوازم مت سبب است اندام هر دو
 چاشنگاه از اینجا است حوضه میبارد که بسیار از
 طالع نصاری قبول این خود را ببارق چند بطریق
 جلال و جلال به طر موده غامی پش از دیگر دانش
 که کجک و بزرگ از زمین اند و هر روزه میخوانند و اگر
 از این از اندام است باشد نور انصاری نشانه
 و در وقت نصرت هر دو به اندام و درجه آن کلمات باری
 فارسی بفرز عقیقه ای در آمدند و دیده بان این است
 که ایمان داریم بیک خدا به رخصت بطول از قیام است
 و زمین و هر انگار و بنان و یک خداوند هیچ هیچ
 هر خدا از این است از خدا می در کجاست یعنی از خود خدا

از خدا و از خود خدا می حق از خدا می حق از این است و در این
 همان خود انصاریست هر که با خود میخیزد در آسمانها
 و در بهای زمین انگار و بنانها که بجهت ما از خدا می
 کتاب دران ما خود آمده از آسمان چه کوفت از آن
 شد زانید و شد کامل حقیقه از بریم متعین بر روح
 انصاری که با کوفت بدن در روح و مکر و همه است
 در آن تحقیق و کجای رسیده و از رده شده و نشانه
 و در روز ششم زنده شد با کوفت با آسمان بآن نشانه
 بطرف ردت هر که است بهمان بدن با بر کوری
 پرتا خود و زنده ما و در آسمان که آورد با دشت میش نشانه
 و ایمان داریم روح القدس را از قیام و کمال کمال

دوازدهم در این روز که چهل و نه روز از آید به از آن شان در اول
رسول را و او غل شد بهشتان و در میان در این که بهشتی
در سال کیت

و یک موهوبه و بنوبه و اگر زنی چوبیده کنان در
سنة هر گاه و در آن جزای میگی بر وجه و به نهنگ
و سگها و بزها که همیشه و بنوبه در این دینی لایقی از اول
دین نصاری و در زده کلمه است بر این لایقی که مجله در
نقار می بیند بیکه **اول** ایمان و در هم سجده ای و نیت
و نماند زمین و **دوم** و بنوع مسیح بهر یکانه نه زده **سوم**
که بعضی روج القدس در شکم مریم گزیده است و شتر که در
چهارم در حکم باطرس بنیوی محنتها که بهشتی

در

کشت و از آن **ششم** در باغی است رفته در این
از میان هر یک از این **ششم** است که بهشتی
بهشت است خدا پر تو **هفتم** از آنجا خواهد آمد برای
و این که در زندگان و هر گاه **هشتم** ایمان در هم
برج القدس **نهم** بهر شش کفی بهر کت نه تن
دهم بهر شش کنان **یازدهم** بهر نه تن هر گاه
دوازدهم بهر نه تن همیشه آید و بیکه که این دوازده
کلمه که اصول دین نصاری است از هر دین بهر سید
و گفته ایشان است و خلقهای در این بیکه که در
اطلاعی بر کسید و این کلمات است لیکن اینها را
چهارم در دست می دهند و در این کلمات است

لیکن اسی را صحیح در است میدانند و در بعضی ازین کلمات
 حرف اول از بعضی از کلمات به علل و در آن کلمات به اصل
 دین بر این قاعده می دانسته و در آن کتب برای دین رضای
 چهارده اصل و چهارده فرع بیان نموده و بیان چهارده
 اصل را با این عبارت کرده **اول** از اصول دین آنست
 که خدا را موجود دانست مقابل معبودم زیرا که بسیار از
 سقته بین انکار وجود خدا کرده اند چنانکه بی گویا و بی
 دوی و ازین جهت خدا کف سجده بر او می نمودند و بر او
دویم از اصول دین آنست که خدا را واحد دانسته
 و لا شریک له مقابل کبریا و شریک بودن سقته بین
 پرستان که کثیر می دانست و شریک در برای خدا می توانی

و از سید بنده که بر چه اصل می دانیم بعد ازین گفت ازین جهت
 نه از این پنج اصل است آنست که کثرت شریک من پس گوید و خدا
سوم از اصول دین آنست که همان وجه پندش را خدا
 قادر و عالم و شکم دانست مقابل ما جزو ما می دانیم **چهارم**
 آنست که می دانست و قادر و قابل است و عالم و انبیا اگر چه
 متعارفند اما در ذات واحد است و لیس چنانکه زید اگر چه
 موجود و عالم و شکم و حق و غیره آنست که می شود اما در ذات
 واحد است چنین نیز با خدا اگر چه اینها گفته می شود اما در ذات
 در حد ذات **پنجم** از اصول دین آنست که اخلاک است
 که بر سر آن کس که بخشیه می شود بشرطی که دیگران کنیز
 گفته و در کردن کنیز و خارج از دین می شود و از تبه و خلق

ششم از اصل دین است که پنجم در دو سطره است
 خداوند عزوجل این عمل را به هر کس که بخواهد
 بخیر ثابت شده باشد و هر چه بخواهد از خلق
 بدلیل دل خداوند کند چنانکه در دنیا و آخرت
 هر کسی خوشتر شود و در آخرت نیز هر کس
 از آن در دنیا و آخرت **هفتم** اگر کسی
 که بقیامت روزه نشد و تمام مردگان رفته و بعضی از آنها
 که مسکون **هشتم** هر کس که در دنیا و آخرت
 است و رفته و بعضی از آنها که تمام آن در دنیا و آخرت
 و عمل آن چیز است و در آخرت هر کس که از آن لطفه آن است
 و در آخرت هر کس که از آن لطفه آن است

که ذات خداست بر دین و آن کلام جمیع
 با جسم بدن آن را چنانکه کلام بی با حرف و در
 با هر دو همان عیسی را خالق مخلوق است و ازین جهت
 که کلام و ذات خداست و ازین جهت که جسم است و ذات
 و آن مخلوق **نهم** از اصل دین است که در آخرت
 که که بر گرفته شد و در دنیا و آخرت و احد و ازین
 از این که بگویند و در بر طاف **دهم** هر کس
 دین است که اعتقاد کند هر کسی در سال و در روز
 است که ازین است و آن کلام خدا که ذات خداست
 از آن و ابدی که جمیع شده با جسم بدن آن را بر
 عقل و عین آن **یازدهم** بلکه همان عیسی که از دینی جمیع

در کلام خدا که ذات خداست و در جسم بدن که ذات
 انسان است بین آن شخص است که بر در رف در جثه
 و بعترت برافق نعل پنهان و بعد از موت روح وی
 رفت و تمام ارواح پنهان و غیره که در اینجا تمام خلوص
 چنانکه تمام پنهان نعل برده اند و در روح در خواب کرده
 و اینها که نه گشته همه پنهان در نعل خدا نعل
 برده اند و در تمام در اصل دین است که عفت کننده
 بقول خدا و نعل پنهان که عیسی علیه السلام در در نعل است
 یا عیسی و بعترت عیسی به روح جسم بدن وی نه شده و در
 بدون آنکه تمام ارواح پنهان و غیره که در در روح
 برده اند خلوص نعل چنانکه قول خدا و نعل تمام است

بر او اسم آنکه بعد از زنده شدن و از فرقه شش پنهان
 که در کلام خدا و جسم بدن جمع شده با تمام و در
 راست خدا نهشته برافق قول خدا و نعل پنهان چهارم
 در اصل دین است که عفت و نعل است که نه و انعمی
 آید و در این تمام عالم که نعل هر کس را که یکی کرده از
 نعل و بهشت فرشته و اگر بدی کرده به روح فرشته
 چهارم اصل دین عیسی که تمام نصاری بر نهشته
 معقود به لیل دل خدا و نعل پنهان و دین و نه بهشت
 زیرا که تحقیق علم حاصل کرده اند که نعل پنهان در نعل
 نه خدا عفت گفته است و نه پنهان عفت نعل برده اند
 است و شبهه مذکور و کلمه تمام عیسی است که هر روز

این را بچوب نهاده و از چوب نهاده و در این مذبح و دیو
عیسی هر کس در قول خدا و بر لب سپهران این دو در زانو
و گوید عیسی ایست و تابع قول خدا و بر لب سپهران ایست
فصل سیم در ذکر بعضی از قواعد و قوانین مت نصراست
و این باره از رسم و آیین کیش مسیحیت نصاری بگوید
که قواعد کلیه با و در داد آن بر پنج چیز است که آنها
از ضروریات مت نصراست **اول** سرودن
یعنی غسل **دوم** مسح **سوم** شستن **چهارم** و بآن شستن
چهارم این که در **پنجم** بر نه که ایست **ششم** عقه و نگاه
هفتم مسح آخرین و بگوید که اینها از حضرت
عیسی علیه السلام در زانو داده و تا که مانا و بعد از آن

درشته اند و تا این زمان دست به دست در جانشینان
که هر یک که درشته اند و بگوید که بر جوی نوشته اند
منزل داشته و کیفیت هر یک از آنها را باین تفصیل بیان
میکنند **اول** سرودن یعنی غسل و آن واجب بر نصراست
و باید که بآب حاصل غسل نموده بآب مضاف و اگر است
که سه مرتبه سر را بر آب و در و بخوی که نقل برین او در
آب باشد و واجب که غسل دهنده که پس باشد نه بگوید
و باید که گویند از غسل دادن بجز نه نام آب را این
الله شس را در غسل کنند و چنانکه در غسل نمی مذکور است
و اگر غسل کنند باغ باشد باید اول کلمه نصراست
او در کنند و اگر سجده بخواند رسیده باشد و در کمال

شود در جانب او و کلمه را بجای او گوید و باید که بر خصل
 دادن در آن نام که دارد و آنچه گفته شد اگر چه سنجی
 بعن نیارد آن خصل و بطل می شود پس خصل را از یاد و بر
 نباید نمود **دویم** مسخ هر مقدس واجب است که بعد
 خصل که برین روغن عابد بر خصل گفته شد و آن روغن زرد
 با حسنه ای چنانکه برکت کرده باشد بنشیند و درین است
 و لازم است که عابد و شود بر پیشانی چشمها و گوشها
 و درین وسیله و سبب این عذر باشد و بخت و سستی
 و با و بهر حدی که این روغن را بمالند اول خصل زرد
 در مالیده نام خدا و نام حضرت یسوع مسیح علیه السلام
سیم فرمان مقدس و آن نام در سر اید است

بر سر مسیح علیه السلام و در وقت کردن خود و گفت این
 بر تن و خزان من است پادشاه و پادشاه و پادشاه
 بزرگ نصاری است و این نماز بزرگ من واجب است
 نه بر دیگری و در آنکه در آن که برین نماز را باید که ظاهر و
 حذر را پاک نماید و اگر کسی زن داشته باشد باید که یک
 هفته پیش از آنکه درون این نماز یک هفته بعد از آنکه درون
 این نماز از نزدیک شدن زن حساب نماید و اگر چه
 فماین آن که برین و سختی دیگر که در آن و سبب و غی و
 باشد بر که برین لازم است که با خود داشته باشد و در آن
 روغن گفته شد بعد از آن که درون این نماز شکر شود
 و بر گفته شد و این نماز که برین باشد واجب است که گفته

سخت پس از طلوع صبح از در به در دیده باشد ری
 ح از آن و عای قبل از نماز باید که بشی که در درون
 این نماز دارد و در دگر در مصلح چیزی بخورد و نیاید تا آنکه
 از نماز فارغ شود باید که آن نان از آن دگر که مخلص
 و خیر ترش داشته باشد و شراب در آن که مخلص
 آمده باشد و واجب است که این نماز باید که
 کرده شده که زود شود و باید که بر این نان و شراب بخورد
 سختی را که حضرت عیسی علیه السلام نزد او دان و شراب
 گفته چنانکه در آن چهل درجه ذکر است و واجب است
 که در هر روز یکشنبه این نماز کرده شود و بشرطی که
 دهد و دیگر بر این لازم است که اگر چه چوب شده

در شب با محترم نه و این خن حیض دیده یا نه پس قبل از
 غسل بنامیده حاضر شود و اگر شخصی کت و عیضی کرده باشد
 قبل از توبه بستر انداخته شود و این نماز را که نامورین
 آن نان و شراب را بخورد باید که اگر کسی کرده باشد
 توبه نماید و روزی باشد و بدن خود را پاک کرده باشد
 و کینه کسی نه داشته باشد و اعمال پیش از آنکه از
 این نماز را بخورد گوشتن حاضر شده و دیده باشد
 قبل از آنکه از درون این نماز سه روز بعد از آن حساب نموده
 باشد از مغرب تا بوزن و چون گرفته باشد و در
 نصرانی و عیبت که اوقات لی یکشنبه این نان و شراب
 بخورد و اگر چه کسی رنگ خوردن این را داخل دین

نصاری شده نبیند و چهارم زبانه کردن باید که زبانه کشند
 اول در دل نبیند نه از کار در ری که کرده و بدل زبانه کشند
 و به هم برود و اجبت که نزد کسی که خود را بگوید در جایی
 انگه ربه بنانی و کنش و تمام بگوید و در نوع نگویید
 سیم بر او واجبست که ربه بشت کند بعد از کسی که کرده
 آنچه گویند با بگوید و نزدیک کردن کند و خود بگوید که پس
 بر گویند لازم است که دست که در دست او و در دست
 کند برای او از زنده او بر گویند واجب است که
 آن شخص را نزد کسی مثل نمکند و اگر بکنه لغتی میشود
 و واجب میشود عظیم است و از زبانه خودی اول و اگر
 چنانچه گویند چیزی حسی که زبانه است با و چیزی گویند

و به قول کند لغتی میشود و بر هر نصاری اجبت که اول سال
 یکم زبانه این زبانه را بکشند **چشم** زبانه گویند که پس
 هشت زبانه دارد و زبانه او شش است که نشانی بگوید که زبانه
 و زبانه چهارم سینه زن بگوید و زبانه ششم او است
 که در صحن سینه زن از پهل حزنه و شرط پهل حزنه زن است
 که قاری اسپاده باشد و سر برهنه باشد و شمع در بر دارد
 روشن باشد و زبانه هفتم که پس است سن او در سال
 که زبانه باشد و او باشد بکارهای مرتبه بگوید و عقیق باشد
 و آن را چوب است و در زبانه باشد و پس چوبی در
 عطری از اعضاء آن باشد و اوله از آن باشد
 و یک زن کرده باشد و تمام هر خود را اگر زن او

بعد از کوشش سه روز و زن و بچه بیکه و اگر بیکه
 از کوشش دست بردارد و کوشش نباید هیچ کس
 و جرات را که آنچه او حرام است و سلاح باید
 و بگفت زود و دوی ریش را در آنست و سلاح شده
 و کوشش باید که شراب حذر باشد و در مجلس بازی
 و سر که بازی نشسته و سحر باشد بگردن
 حذر و امر کند مردم را با حال چیز و نمی کند
 در کارهای بد و خوشی کند و زود و بان حذر
 که حرام خلیفه نزد آنچه بر کوشش لازم بود بر این شخص
 لازم است و زن باید نه نشسته باشد و نمی که در آن
 خلیفه شدن در زود و باید که خلیفه مال دینی را

و یاد

زود و بر قدر احتیاج نگاه دارد و بخت کند مردم
 در جمیع و محاسن و باید که خلیفه در دست یعنی در دست نشسته
 و عزت خلیفه زباید و زوخت کوشش است و مرتبه
 دیده بانی مرتبه هشتم است و دیده بان کسی است
 که مردم آن مرتبه محال و در اقل داشته باشند
 رتبه و جانشین در مرتبه رتبه خوف را در او باید
 بان سبزه اند نه و چون دیده بان شد خلیفه
 باید حسب بان او باشند و خلیفه و کشیش رتبه
 و حسب سبزه اند نه و دیده بان سپاه متوجه
 خلیفه باشد و مرتبه جانشین در مرتبه رتبه
 که زباید از زمرات که کرده است مثل خلیفه اوق

چوین کسی را بایه تمام بر مکان در آنکه از هر شهری قبل از آن
 باشند و لایق این در آنست و دیده بان را در آن
 سینه اند نه دروغی مسیح نه شمس که قبل از این که
 بایه برکت کرده این شخص باشد و نیز این سینه باشد
 است که دست از همه چیز کشیده و او که سینه را در دست
 او یک نشان در میان کسی بایه باشد که از هر شهر و قریه باشد
 بجهتی که نزدیک بآوردانی باشد و قیاس از این بر نه
 کوتهی و غنیگی دارند و اگر کسی تمام داند و این بر نه در آن
 است و دیده بانی بر همه این مکتل است که سینه را در آن
 این است و عبادت که در شغل میکنند باین از هر شهر و قریه
 و دیاری و جبهه از کسی قوی میکنند و دیده بانی که هر

بر دنیا لایق است پس سحر سال این بیکه ارد و هر که است
 و شراب میخیزد و در روزهای شبانه و شبانه و چهل روز
 حاصل شده از هر شهر و دیار و این سال بر همه
 و لازم است که شبها روزی یک سینه هر خزنه وقت
 و قیاس این به هم برسد که هر یک روز یک سینه خراک
 میکنند و وجه جزات و نه در آن لایق بر آن
 و دیده بانی که مکتل است بر این سینه که صرف
 این سینه و اگر این وجه کف این نشان کند و دیده
 و نفر از هر شهر و دیار بر این سینه به لطاف برای
 جمع مودت چیزی که صرف این سینه **ششم** حقه
 و کفح زن و نه هر که هر دو بجهت طرح رسیده باشند برای

حرمین شرط است و اگر بلع نشد و با شسته بر خای به روی
 ایشان نه بد و نه است است که سن و مهر کمتر از سن به
 است است که مردی که سه زن کو به باشد و مهر کو
 بگوید اگر چنین مردی زن ببرد و اگر بعضی مرد و جاریست
 بر مردی که زن کرده است و اگر مهر ببرد و جاریست
 زن را طلاق کو اگر آن زن زن کرده باشد که دین
 صورت باید زن در خانه برون کردن و بعد از آنوقت
 واقع شد میان ایشان آن مرد زنیه اند که زن دیگر
 بگوید و دام که آن زن در حیات است و زن نیز زنیه اند
 شوهر کند و دام که آن مرد در حیات است و دیگر آنکه
 مرد دست در زن خود دارد و دین دیگر است که

زن را مهر است که دست در زن دارد و دیگر آنکه اگر زن
 خود دست کند باید که چهار دست در زن و طرف و صفت
 و اگر با یکدیگر دست کنند شش دست و باید که عقد
 که زن باشد و اگر دست دیده بان یا طایفه از برای آنکه
 ایشان را طلاق دهد باید جمع نمایند که بهر یک میرسد
 و واجب است بر کسی بعد از آنکه حایض نبوده باشد
 دست ایشان را بگوید که او سه دست را بگوید که طلاق
 آنچنین را بر سه دست آنکه و جاریست عقد کردن در راه
 چهارشنبه و جمعه و یکشنبه و ایام پر پیروز بزرگ و جاریست
 با زن حایض وقت مفارقت کردن و دست
 اقامت نفس چهل روز است و جاریست بر مرد و زن

و علم یقین حاصل شد برای دور کردن این باد مغرب
 موزن و در روز چهارشنبه و جمعه و یکشنبه و دایم بر این کار
 مغرب موزن نیز جاریست و زن باید قیام نماید
 به جهت صورتی که در این روزها تکلیف کسی به نوبی که کند
 باشد یا تکلیف کند زن را به این دلیل که در این روزها
 مناعت شهرت باید بکند و جاریست بر نفس که در این
 روز دفع نند و غسل کند بکلیسا رود و همچنین در این روزها
 شطرنج نشود و سبزه انداختن و شطرنج بازی
 و سایر امور دیگر زیرا که محسوس است **هشتم** جاری که در
 صورت در او ظاهر نموده بر کوهی واجب است که نزد او
 و دور از تکلیف کند که در این روزها موزن و در این روزها

دایم است و نه کردن و موزن این نان و اگر چهار قبل از
 این موزن کند یا آنکه کینه یا رنجی در شخصی در اول داشته
 و اگر این تکلیف کند دور که حال کند آن شخص را دور
 راضی نشود و چهار قبل این معنی کند و این حال پیر و تنه
 مثل و کفن و دفن او نباید شد بلکه باید که است دور از او
 دور از درین که دالی دفن کرده و همچنین است شخصی که خود
 صده خورده باشد و مرده باشد یا آنکه یعنی بر خود خورده
 داشته باشد دور از این مثل و کفن درین که دالی دفن
 کرده و واجب است است رفتن و دفن و این معنی شستن
 و کفن کردن و بر او کجیل و دعا خواندن و دفن کردن
 و خبرات برای او کردن **نهم** **دهم** درین

خلاف مذکور در احوال قوت و قوا و قوا
نصرت بتقریبی از به دریا ن فرقی لایقی **خلاف** دل
ارائه میگردد که حضرت عیسی کس طسبت دارد
ولا فنی میگردد که طسبت دارد کی طسبت الهیه و کی طسبت
ان قوت یک اقوام دارد **خلاف** دیگر ارائه میگردد
که طسبت ان قوت حضرت عیسی طسبت الهیه شده
ولا فنی میگردد که طسبت مذکور نشد است طسبت
الیه و طسبت الهیه که مذکور است و این طسبت
پرستی در اقوام و دین هر طسبتی به طسبت خدای
مذکور طسبت ان قوت حضرت عیسی در زمان و در وقت
و فرجه شده و در این خجسته طسبت که طسبت الهیه

خلاف دیگر ارائه میگردد که حضرت عیسی ایک است
ایک عمل است و لا فنی میگردد که در احوال و در عمل
یکی خواست و عمل الهی یکی خواست و عمل انسانی **خلاف** دیگر
ارائه میگردد که حضرت عیسی سم طسبت جسمیه
ان نه را داشت و لا فنی میگردد که در جهت روحانی
و جسمانی هر دو طسبت ان نه را داشت بغیر از کیم
خلاف دیگر ارائه میگردد که روح القدس پدید
از پدر به نشان از پدر و لا فنی میگردد که از پدر و پدر
هر دو بهر سبب **خلاف** دیگر ارائه میگردد که روح
حضرت عیسی بعد از مردن و دفن شدن و رفتن در این
زمین و جنت و صحن کنه کاران در بالا و ان را در این

خلاص کرد بجات داد و لا ینمی بکبریه که حضرت عیسی
 روح صادق و نرمان را خلاص کرد و دریا کا را ن در
 خرد که انت **خلاف** دیگر در اندیشه میکند که روح تمام را
 در در حلق وینا همه را اذقیه و بعد از آن چنان است
 تا روز قیامت فعل میکند در روح را بر این طول میزد و لا
 بگویند که هر وقت که جبهه را فعل میکند همان وقت روح را
 نیز فعل میکند **خلاف** دیگر در اندیشه میکند که روح صادق و نرمان
 کا را ن همه در یکجا باشند بعد از قیامت تا روز قیامت
 در اندوز روح هر کس در جبهه او طول میکند و چنانچه
 و بهشتی را بهشت میرند و لا ینمی بکبریه که روح صادق و
 بعد از قیامت بهشت و بر روح را که از اندیشه حتم میرند

قیامت بعد از آنکه قیامت میرد حسب و برش میرند
 هر کس در جبهه خود میرود و بکای خود بر سیکر و چنانچه
 و بهشتی بهشت **خلاف** دیگر در اندیشه میکند که هر کس که در
 کنای کرده باشد و بهشتی شده و اما که تازه در اندیشه
 باشد به آن مکانی که در اندیشه میکند بهشتی
 بگویند که البته به آن مکان منظر رفته بعد از آنکه
 از اندیشه و بعد از آن بهشت میرود **خلاف** دیگر در
 در اندیشه و بهشتی هر روز بگویند که ضای پاک نشد
 پاک پاک پاک چون شاکر برادر کشیده مرید را
 رحمی بگویند و لا ینمی بکبریه که ضای پاک شدت پاک
 بی مرک پاک رحم کن در او قال گفت اینها را بگویند

اختلاف دیگر در آنست بگویند که مشون الصفا که یکی از آن
 حور ثقیل است سر در در و حشیش است و لایق بیک
 که در بین حور ثقیل است سر در در و حشیش است **و تفاوت**
 در آنست قایل نیستند که باب ما بین حضرت مشون الصفا
 و لایقی در در و حشیش حضرت مشون الصفا باشد
 و بگویند چنانکه حضرت مشون الصفا چنانست حضرت
 عیسی بود بعد از حضرت مشون باب ما بین و است
 و چنانکه حضرت مشون حشیش جمع شده است و او است
 باب نیز همان حشیش را در در و **تفاوت** دیگر در آنست
 بگویند که چون طفل در مادر است که میزد تمام حضرت او را حمل
 باید داد و اگر تمام بدن او را در آنست طفل و لایق

بگویند

بگویند که چون سر طفل را بیهوشت و بگویند که سر در در
 بدن همان سر است و باید که آن شسته شود و در آنست
 آن طفل را در بر نه غسل بدهند و در هر مرتبه آن دعا
 مخصوص را میخوانند و لایق بگویند که دعا کیست و بگویند
 غسل کاویت **و تفاوت** دیگر است چنانست که غسل بگویم
 کلیات و اجزای آنست شش چیز را قایلند و عمل آن
 میکنند و یکی را که مسح اجزای قایل نیستند و عمل
 میکنند **و تفاوت** دیگر در آنست سالی سه مرتبه باب
 این را لعن نفسیه میگویند در نمازگاه خود سجده کنند
 باب این دو طریقت در حضرت عیسی از الهی و جنان
 دوازده **و تفاوت** دیگر لایق بگویند که در آنست هر

دست بکانه مانند دو پنهان در دیده باو گیتی پراز
سهم دست او را مانند می نه جسم است و نه حسابی
 معنی است که بحسبده نیز انداخته تقدیر او با هر مستی
پادشاه مستم است بر همه عقل و اقل بر اولی **حکم**
 تحقیق که او خداوند است که نموده است بهر صفات عقل
 و بزرگی و پادشاهی خود **اشم** و می پیغمبری که در کون
 برآورده شریف خود **مشم** برخواسته از بی اسرار
 پیغمبری مانند مری که بیدار نموده **اشم** زرترا
 بر آستی داده است خدا بقوم خود از دست مری پیغمبر
 و معصه خانه خود **سهم** بر طرف مکتبه خدا احکام
 دین خود را بر گرد **اشم** می سپند می دانند باشد

وہیں ہی ہے

دینا نیای فارسی سپنه آخر هر کار برادر اول ان
 یازدهم سکنات سید هر مرد و یکو کار بر ایند کرد
 و خراسیه هر مرد کار بر این بل بکاری او دوازدهم
 میفرستند در دود و خور و شیش در انا خلاصی و دیگر
 کشته کان موه فرج او را بنزد سیم مرد کار از نه
 یکند هزار و پاری فضل خرد بکرت تا نیمه
 که سر او را سنایش است و نیز نه در او در خیه بعضی
 از صفات کمال جناب متش الهی جل شیه نکات خیه
 بر زبان بهری که در روزهای شنبه قبل از هر نماز بعد از
 نماز و در سایر عبادت ان نیز بخواند و یقین آن سکنات
 باین عبارات بر زبان فارسی باین گینند خواند

عالم که پادشاه است و موجود بود قبل از وجود همه آفریده های
 خدا و حق که آفریده آنچه بخواست آن وقت خزانده
 نام او پادشاه و حق که همه خانی نژاد و سببانی پادشاه
 حرا بود و او بود و است و حرا بود و او
 بود و است و حرا بود و او بود و است و حرا
 کنایت دیش و بکری مثل و سر یکد و است و او
 آفرینی دانه آخری از اوست و است و او پادشاهی دیش
 و او را شاهی و بکنه ذات او است و او را رسید به پادشاهی
 و در جل نموده

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا ای ویشیخ
 یا ای ویشیخ
 یا ای ویشیخ

و این است ال یعنی او را داد و این با جنبه کبریا
 و است و حق که آفریده آنچه بخواست آن وقت خزانده
 نام او پادشاه و حق که همه خانی نژاد و سببانی پادشاه
 حرا بود و او بود و است و حرا بود و او
 بود و است و حرا بود و او بود و است و حرا
 کنایت دیش و بکری مثل و سر یکد و است و او
 آفرینی دانه آخری از اوست و است و او پادشاهی دیش
 و او را شاهی و بکنه ذات او است و او را رسید به پادشاهی
 و در جل نموده

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا ای ویشیخ
 یا ای ویشیخ
 یا ای ویشیخ

لَعْلُو لَعْلُو رَقِيقُ لَعْلُو لَعْلُو بِيَسْرَئِيلَ كَيْسَ
 بَرَكَنِي دَرْ بَعْدِ خُودِ نَزْهَوْتِ بِيَسْرَئِيلَ مَلِ مَنِي
 خُودِ بَنِي دُوسَبِيهِ اَلِ تَوَلَّوْ دَرْتِ اَرِشِ
 دِيكُ پَنِي نَقِشِ بِيَزَادِ دَرْتِ اَرِشِ
 لَعْلُو اَلِ غَلَّ يَدِ بِيَسْرَئِيلَ تِيَانِ بَرُو سَخِيفِ كَانِ
 بَعْدِ خُودِ دَرِشِ پَنِي خُودِ دِيكُ نَقِشِ بِيَزَادِ
 دَرُو يَدِ بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو لَعْلُو لَعْلُو لَعْلُو
 نَزْهَوْتِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ
 تِيَانِ دَرُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو لَعْلُو لَعْلُو
 بِيَزَادِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ
 حَاشِيَةُ كَيْفِ عَالُو تِيَانِ اَرِشِ
 فَاضِلِ مَقِلِ كُودِ دَرِشِ بِيَزَادِ

عَالُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو
 بِيَزَادِ دَرِشِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ
 حَاشِيَةُ كَيْفِ عَالُو تِيَانِ اَرِشِ
 فَاضِلِ مَقِلِ كُودِ دَرِشِ بِيَزَادِ
 عَالُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو
 بِيَزَادِ دَرِشِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ
 حَاشِيَةُ كَيْفِ عَالُو تِيَانِ اَرِشِ
 فَاضِلِ مَقِلِ كُودِ دَرِشِ بِيَزَادِ
 عَالُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو بِيَسْرَئِيلَ لَعْلُو
 بِيَزَادِ دَرِشِ بِيَزَادِ بِيَزَادِ
 حَاشِيَةُ كَيْفِ عَالُو تِيَانِ اَرِشِ
 فَاضِلِ مَقِلِ كُودِ دَرِشِ بِيَزَادِ

وَلَمْ يَخْلُ صُورًا
وَلَمْ يَخْلُ صُورًا
وَلَمْ يَخْلُ صُورًا
وَلَمْ يَخْلُ صُورًا

و آنگاه در عین روضی که باقی از

دریم در
پا فاشه
سینه
پا بقیه
رو و لود
دبیل
جی حیدر
پا سره
ح

لی و لڑا لڑا

باید فزود آوردن و سپار شدن باید
خسته کردن و زینها در روز هشتم نباید خوردن
رگ چرخ را باید مقدس داشت و غدا بهارا
باید ذبح کردن و بانی شفت را میان ظهر و شام
باید خوردن از در شب باز دهم کباب که دو بانی
باید خوردن از خام و پنجه شده
باید باقی که زرمه از آن تا صبح باید بر طرف

کردن

کتابخانه معبد فیهود
اسدائی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

کردن خیزش در شب صبح باید خوردن
خیز را در شب باز دهم میان نباید یا فیهود
خیزش در خانه تا آن تا هفت روز نباید
خوردن چیزی که داخل آن باشد خیزش
باید خوردن و بانی صبح را بفرست
باید خوردن از میان و در دور نباید خوردن
بودن چیزی از آن از مقام هر که آن باشد
اسحال را از آن نباید بخورد و خلف
از آن باید مقدس داشت هر قدر زاید
باید خورد خیزش در صبح
باید خورد در روز خیزش تا هفت روز

